

انسان ناشناخته

تفاوت عمیقی بین علوم «وادبیجان و علوم موجودات زنده وجود دارد، علوم هیئت، مکانیک، فیزیک بر آراء روشنی استوار است که بسادگی و با کمال فصاحت میتوان آنها را بزبان ریاضی بیان کرد. این علوم بجهان ماحوله، منطقی که در آثار یونان باستان منعکس است، ارزانی داشته و عالم را با سادگی و از محاسبات و فرجه‌های خود قرار داده است. و حال آنکه علوم بیولوژی (که از موجودات زنده گفتگو میکنند) اینطور نیستند و با علوم دیگر اختلاف فراوان دارند و کسانی که میخواهند دربارهٔ «حیات» و کیفیات آن تحقیق کنند گویی در میان جنگل انبوه و سحرانگیزی که درختان بیشمار آن مرتب تغییر شکل و مکان میدهند گرفتار شده و راه خود را گم کرده‌اند. ایشان در برابر حقائق بسیاری قرار بگیرند که توصیف آنها ممکن است ولی از تعریف و یا تحدید آنها با معادلات جبری عاجز و ناتوان مانده‌اند!

از اشیاء جهان ماده، آنچه را که میتوان با چشم دید ارقبیل انبوه آنها دستارها، کوهها و ابرها، فولاد و آب... ممکن است خواص مبنی عاقلند وزن و با مدار آنها انتزاع کرد و این انتزاعات هیچگاه نمی‌توانند در ردیف «حقایق عالی قرار گیرند بلکه تنها اساس بحث علمی قرار میگیرند... مشاهده اشیاء، مرحله مقدساتی علم است یعنی شکل و صفت آن و تنها شامل ظواهر فسیل میشود و زمانیکه با اصطلاح علم انتزاعی تر شد قوانین طبیعی یعنی نسبتهای ثابت بین کمیت‌های متغیر، بوجود میآید و این پیشرفت روز افزونی که در علوم فیزیک و شیمی ملاحظه میکنیم از این جهت است که آنها انتزاعی و کمی هستند و با آنکه ادعا دارند که توانسته‌اند پرده از روی اسرار طبیعت نهایی اشیاء بردارند ولی در عین حال بکمال همین علوم است که «میتوانیم حوادث آینده را پیش‌بینی کنیم و با کیفیت وقوع آنها را طبق اراده خودمان تقریر نمائیم و باروشن ساختن راز ترکیب ماده و خواص آن بر آنچه که در سطح زمین قرار گرفته جز «انسان» تسلط پیدا کنیم.

ولی علومیکه از موجودات زنده بطور عموم و از انسان بطور خصوص سخن میگوید، این اندازه پیشرفت نکرده.. و هنوز در مرحله ابتدائی و توصیفی باقی مانده است...

حقیقت اینست که انسان موجودی است بی نهایت مبهم و غیر قابل تفکیک که باین آسانی نمیتوان او را شناخت و هنوز هم داهی که بتوان «مجموعه اجزاء» انسان را در یک زمان فهمید در دست نیست کما اینکه طریقی که بتوان از آن به روابط انسان با دنیای خارج رسید، وجود ندارد.

ما برای تجزیه و تحلیل انسان ناچاریم از فنون و تکنیکهای مختلفی کمک بگیریم و علوم فراوانی را در استخدام خود آوریم و بدیهی است که هر یک از این علوم (که تنها جزئی از این

مجموعه را مطالعه میکند (در هدف مشترکی که دارند آراء متفاوتی ارائه میدهند و تا آنجا که امکانات و وسائل تکمیلش اجازه میدهند نتیجه میگیرند و تازه بدان همه این نتایج مختلف از درک حقیقت آدمی ناتوانند و هنوز نکات مهم و ارزشی در پرده ابهام باقی میماند. کالبدشناسی و شیمی و فیزیولوژی و روانشناسی و علم تربیت و تاریخ و علم الاجتماع و اقتصادسیاس ، نمیتوانند بشمار جوانب انسان برسند .

بنابراین «انسانی» که متخصصین این علوم میشناسند یک موجود جامد بیش نیست و از انسان واقعی جز یک تفریف ساده که ساخته و پرداخته تکنیکهای علمی است چیزی دیگری نمیدانند در عین حال انسان دارای «بدنی» است که کالبدشناسان آنرا تشریح میکنند و «شعور و نفسی» که روانشناسان و بزرگان از علمین در عین آنرا مورد بررسی قرار میدهند و «شخصیتی» که هر یک از افراد انسان یا گوچکرین تأملی آنرا در اعمال و وجود خود مینمایند و همچنین مبادت است از «مواد شیمیائی» که اعضاء و مایعات اجسام ما را درست میکنند و هم مجموعاً تشکیل انگیزی است از سلولها و مایعات مغزی» که قوانین ارتباط و هدایتگر آنها مورد مطالعه فیزیولوژیستهاست و نیز بر کیمی اساس «همکاری اعضاء و شعوره» که دانشمندان بهداشت و تعلیم و تربیت بیکوشند آنرا در بیشتر زمان بسوی تکامل تمام رهبری کنند و هم موجودی که باید دائماً مواد تولیدی خویش را مصرف کند تا ماشینهای که خود را هدایت و برده آنها بوده از کار نایستند ... و با تمام این احوال میتوان شاعر یا قهرمان یا روحانی باشد ...

اوزه آنها موجود بسیار پیچیده است که با قانون و تکنیکهای مخصوص علمی تمیز و تحلیل میشود بلکه مجموعه ای از آنزوها و تهورات و امیال نیز میباشد . درک ما از «انسان» و نظری که درباره او داریم در عین اینکه آمیخته با فلسفه عقلی و عوامل ماوراء طبیعت میباشد ، از معلومات خیر دقیق و سطحی منشأ میگیرد و با هم و تاریکی با اندازه است که ما آنها با آن اندازه از مدرکات تماثل نشان میدهم که رضایت و خوشحالی ما را در برداشته باشد .

بنابراین احساسات و معتقدات مذهبی در تفاوت و مطرد فکر ما نسبت با انسان اثر میگذارد باین معنا که عالم مادی و دانشمندان روحانی هر دو یک تعریف را درباره کربتالهای کلری بدسیم (نمکه طعام) میپذیرند ولی در مورد انسان با یکدیگر هم عقیده نیستند ، حتی یک فیزیولوژیست مکانیست که از فعالیتهای جسم از نظر میکا یکی بحث میکند با یک فیزیولوژیست ویتالیست که درباره نیروی حیات بحث میکند ، نمی تواند در یک درجه انسان را بنگرند و بالاتر از دیدن ذرات کرب و در باره موجود زنده باید «هائس درپیش» کاملاً متفاوت است .

حقیقت آنست که بشریت برایش شناسائی خود تلاش فراوان کرده ولی غیرغم اینهمه تلاشه و با اینکه امروز ما وارد گنجینه های از تحقیقات دانشمندان و فلاسفه و شعرا و علماء بزرگ روحانی هستیم ، هنوز جز به اطلاعات جسته و گریخته ای که زائیده روشهای علمی خود ما است دسترسی نداریم و حقیقت وجود ما در میان تندهای از اشباح مجهول مانده است ... در واقع جهل و بی اطلاعی ما فراوان و نواحی غیر محدود و پهنای آن از جهل درونی ما هنوز

ناشناخته مانده است و بیشتر پرستشایی را که محققین بشریت طرح میکنند بدون جواب میماند ، مثلاً ما هنوز پاسخهای سؤالات زیر را نمیدانیم :

۱ - چگونه مولکولهای مواد شیمیائی پهلوی هم قرار میگیرند و ساختمان اعضاء و سلولها را تشکیل داده و زندگی را در خود نگاه میدارند ؟

۲ - چگونه ژنهای سلولهای جنسی ، خصائص ارثی را انتقال میدهند ؟

۳ - سلولها با شکل بافتها و اعضاء چطور پدید میآیند ؟ آیا اینها هم مانند مورچه و زنبور عمل و وظائف زندگی اجتماعی خود را از پیش میدانند و بصورت غرائز و اعمال میکائیکی کم رنگ در آنها بود بده گذارده شده است .

۴ - ماهیت حقیقی تکوین روانی و فیزیولوژیکی انسان چیست ؟

گرچه انسان ترکیبی از بافتها و اندامها و هورها و نفس عاقله است ولی هنوز چگونه روابط شعور با سلولهای مغزی بر ما پوشیده است و حتی هنوز فیزیولوژی حقیقی سلولهای مغزی و عصبی را نمیدانیم .

۵ - در چه حدودی اراده عقل بر بدن حکومت میکند ؟ خصائص بدنی و روانی که هر فردی از پدر و مادر بارت میبرد چگونه با شرایط حیات و تحت تأثیر آب و هوا و مواد شیمیائی غذاها و نظامات اخلاقی و ادبی تغییر میکند ؟

۶ - حقیقت میان رشد استخوانها و عضلات و اندامها ، با گوشتهای روانی و معنوی چیست و همچنین عواملی که دستگاه عصبی را متعادل میگرداند و نیروی مقاومت را در برابر خستگی و بیماریها با انسان میبخشد کدام است ؟

۷ - چگونه احساس اخلاقی و نیروی حکومت و جرات در انسان رو فزونی میکند ؟ و نیز اهمیت نسبی فعالیتهای فکری و اخلاقی و گوشتهای معنوی در زندگی ما تا چه اندازه است ؟

۸ - کدام یک از اشکال انرژی سبب تبادل شعور و خاطرهما میگردد ؟

۹ - بدون شک در واقع یک سلسله عوامل فیزیولوژی و روانی معین وجود دارد که سادت و تفاوت انسان را بسته با آنها است اما این عوامل چیست و چگونه نباید آنها را شناخت ؟ هنوز نتوانسته ایم این استعداد را در افراد ایجاد کنیم که بتوانند از راه و سائل ممنوعی خود را قرین خوشبختی سازند و تا هم اکنون نمیدانیم بهر ساطعی برای پرورش و پیشرفت انسان شدن شایسته تر است ؟

۱۰ - آیا ممکن است روزی ما درده و تلاش ورنج را که در ساختمان فیزیولوژی و معنوی انسان نهاده شده است ، از میان برداشت و بالاخره چگونه امکان دارد از انحطاط انسان در صحنه خطرناک تمدن جدید جاو گیری نمود ؟

در اینجا پرسشهای بشمار دیگری نیز وجود دارد که میتوان آنها را در مورد موضوعات با اهمیت مطرح کرد و همه آنها بدون جواب باشد ... پرواضح است که همه آنچه را که دانشمندان پیشین در باره انسان تحقیق کرده اند کافی نبوده و بجائی نرسیده و شناسائی ما از خود هنوز در مراحل ابتدائی است و نواقص زیادی در بر دارد .